

فصل پانزدهم

بلشویک‌ها و لنین

روز سوم آوریل لنین از خارج به پتروگراد وارد شد. فقط از این لحظه به بعد حزب بلشویک به صدای بلند آغاز به سخن می‌کند، و مهم‌تر آن که با صدای خویش آغاز به سخن می‌کند.

برای بلشویسم نخستین ماه‌های انقلاب دوره‌ای از تحیر و تردید بود. در "اعلامیه‌ی" کمیته‌ی مرکزی حزب بلشویک، که بلافاصله پس از پیروزی قیام نوشته شد، می‌خوانیم: "کارگران کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، و هم چنین نیروهای شورشی، باید بی‌درنگ نمایندگان خود را برای مشارکت در حکومت موقت انقلاب انتخاب کنند." این اعلامیه بدون هیچ توضیحی یا اعتراضی در ارگان رسمی شورا به چاپ رسید، گویی سخن بر سر یک مسأله صرفاً مدرسی بوده است. اما سران بلشویک نیز خود شعارهای خویش را تذکر محض می‌دانستند. آنان مانند نمایندگان یک حزب کارگر که در صدد مبارزه‌ی مستقل برای تسخیر قدرت است وارد عمل نشدند، بلکه هم‌چون جناح چپ یک نظام دموکراتیک پس از اعلام اصول سیاسی خود بر آن شدند که تا مدتی نامعلوم نقش مخالفان وفادار را بازی کنند.

سوخانوف در نوشته‌های خود گواهی داده است که در جلسه‌ی کمیته‌ی اجرائی در روز یکم مارس بحث اصلی بر سر چگونگی تحویل قدرت به بورژوازی بود و بس، و بر علیه تشکیل حکومت بورژوا کوچک‌ترین صدائی بر نخاست، حال آن‌که از سی و نه عضو کمیته‌ی اجرائی، یازده تن از آنان یا بلشویک بودند و یا پیروان

ایشان، و به علاوه، سه تن از اعضاء سازمان مرکزی حزب بلشویک، یعنی زالوتسکی، شلیاپنیکوف و مولوتوف، در آن جلسه حضور داشتند.

و نیز بنا بر گزارش شخص شلیاپنیکوف، روز بعد در شورا، از چهارصد نماینده ی حاضر، فقط نوزده تن بر علیه انتقال قدرت به بورژوازی رأی دادند و این امر در حالی صورت گرفت که چهل تن نماینده ی بلشویک در شورا حضور داشتند. کار رأی گیری در این جلسه به شیوه ی صرفاً پارلمانی صورت گرفت، بدون آن که پیشنهاد مخالف و روشنی از جانب بلشویک ها ارائه داده شود، یا آن که کشمکش در بگیرد، و بدون آن که مطبوعات بلشویک در این باره جار و جنجال به پا کنند.

روز چهارم مارس، دفتر کمیته ی مرکزی حزب بلشویک پیرامون ماهیت ضدانقلابی حکومت موقت، و لزوم در پیش گرفتن جهتی به سوی دیکتاتوری دموکراتیک طبقه ی کارگر و دهقانان، قطع نامه ای صادر کرد. کمیته ی پتروگراد که به حق صدور این قطع نامه را یک امر مدرسی تلقی می کرد- زیرا این قطع نامه رهنمودی برای عمل به دست نمی داد- از زاویه ی مخالف به این مسأله پرداخت: "کمیته ی پتروگراد اعلام می کند که با علم به قطع نامه ای که شورا درباره ی حکومت موقت صادر کرده است، این کمیته در برابر قدرت حکومت موقت نخواهد ایستاد مگر آن که،" و قس علیهذا... در اساس، این همان موضع منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها بود- با این تفاوت که کمیته ی پتروگراد به صف دوم مبارزه عقب نشینی کرده بود. این قطع نامه ی آشکارا فرصت طلبانه ی کمیته ی پتروگراد فقط از حیث ظاهر با قطع نامه ی کمیته ی مرکزی متناقض بود، زیرا ماهیت مدرسی قطع نامه ی کمیته ی مرکزی نیز هیچ گونه مفهوم سیاسی در بر نداشت مگر مامشات با یک عمل انجام شده.

این آمادگی به تسلیم بی چون و چرا، یا توأم با احتیاط به حکومت بورژوازی به هیچ عنوان از تأیید مطلق حزب برخوردار نبود. کارگران بلشویک از همان ابتدا حکومت موقت را دژ متخاصمی تلقی کردند که به طور نامنتظر سر راهشان سبز شده

بود. کمیته ی وایبورگ جمعاعتی با شرکت هزاران کارگر و سرباز تشکیل داد که همه تقریباً متفق القول قطع نامه هانی را تصویب کردند دانه بر لزوم تسخیر قدرت به وسیله ی شوراهای دینجلشتت، یکی از شرکت کنندگان فعال این جمعاعات گواهی می دهد که: "حتی یک جلسه هم وجود نداشت، یک جلسه ی کارگری هم وجود نداشت. که چنین قطع نامه ای را از ما قبول نکند، فقط کافی بود که یک نفر پیش قدم شود و یکی از این قطع نامه ها را پیشنهاد کند." منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در آن روزها می ترسیدند با تعابیری که خود از مسأله قدرت داشتند در برابر کارگرها و سربازها ظاهر شوند. یکی از قطع نامه های کارگران وایبورگ، نظر به محبوبیتش، به چاپ رسید و از آن پلاکارد درست شد. اما کمیته ی پتروگراد این قطع نامه را تحریم کرد، و کارگران وایبورگ به ناچار تسلیم شدند.

در باب محتوای اجتماعی انقلاب و دورنمای گسترشش نیز، موضع کادر رهبری بلشویک نامشخص بود. شلیاپنیکوف به خاطر می آورد که: "ما نیز مانند منشویک ها معتقد بودیم که در حال عبور از دوره ی از هم گسیختگی مناسبات فئودالی هستیم و تصور می کردیم که طولی نخواهد کشید که به جای این مناسبات انواع "آزادی های" خاص روابط بورژوائی ظاهر خواهند شد." پراود/ در نخستین شماره ی خود نوشت: "مسئله بنیادین همانا ایجاد یک جمهوری دموکراتیک است." کمیته ی مسکو در بخش نامه ای خطاب به نمایندگان کارگران اعلام کرد: "مقصود طبقه ی کارگر تحصیل آزادی است برای مبارزه در جهت نیل به سوسیالیسم، یعنی هدف غائی اش" این اشاره ی سنتی به "هدف غائی" تأکیدی بود بر فاصله ی تاریخی طبقه ی کارگر روس از سوسیالیسم. اما فراتر از این حد هیچ کس گام نهاد. بیم در گذشتن از حدود یک انقلاب دموکراتیک، سیاست انتظار و توافق و عقب نشینی در برابر سازشکاران را ایجاب می کرد.

به آسانی می توان تصور کرد که این بی ارادگی سیاسی مرکز تأثیر ناگذاری بر ایالات نهاد. عجالتاً به شهادت یکی از سازمان های ساراتوف اکتفاء می کنیم: "حزب

ما پس از مشارکت موثر در قیام، اینک نفوذ خود را در میان توده ها از دست داده است، و از این حیث، منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها بر حزب ما پیشی گرفته اند. هیچ کس نمی دانست شعارهای بلشویک ها چیست... تصویری بس ناخوشایند بود."

بلشویک های چپ، به ویژه کارگران، با تمام قوا می کوشیدند تا این قرنطینه را درهم بشکنند. اما آنان نمی دانستند که اصل بورژوائی بودن ماهیت انقلاب و خطر تنها ماندن طبقه ی کارگر را چگونه باید رد کنند. در نتیجه دندان بر جگر می گذاشتند و به دستورهای رهبران تن می دادند. از همان روز اول جریان های متناقضی در بلشویسم وجود داشت، اما هیچ یک از این جریان ها افکار خود را تا به انتها دنبال نمی کرد. روزنامه ی *پراودا* این تشتت و بی ثباتی موجود در افکار و عقاید حزب را در مقالات خود منعکس می کرد، و از یک پارچه کردن افکار حزب عاجز بود. این وضع در اواسط ماه مارس، یعنی پس از بازگشت کامنف و استالین از تبعید، بدتر شد، زیرا این دو تن سکان سیاست حزب را ناگهان به راست چرخاندند.

کامنف هر چند تقریباً از بدو تولد بلشویسم به این حزب گرویده بود، اما همیشه در جناح راست حزب قرار داشت. کامنف با دانش نظری و غریزه ی سیاسی اش، و نیز با تجارب وسیعی که از مبارزات حزبی در روسیه و گنجینه ای که از مشاهدات سیاسی در اروپای غربی اندوخته بود، بهتر از بیشتر بلشویک ها اندیشه های عمومی لنین را درک می کرد، منتها همیشه در میدان عمل ملایم ترین تفسیرها را از آن اندیشه ها به دست می داد. از کامنف نه استقلال رأی باید توقع می داشتی و نه ابتکار در عمل. کامنف، این مبلغ و خطیب و روزنامه نگار برجسته، نه چندان نابغه اما متفکر، وجودش به ویژه برای مذاکره با سایر احزاب و شناسایی سایر محافل اجتماعی، بسیار مغتنم بود. هر چند همیشه از این گونه مأموریت ها احوال و احساساتی را با خود باز می آورد که با روح حزب بیگانه بودند. این خصوصیات در کامنف چنان آشکار بودند که هیچ کس هنگام قضاوت درباره ی او، در مقام یک

شخصیت سیاسی، به خطا نمی رفت. سوخانوف در او فقدان "برندگی" دیده بود. نامبرده می گوید: "کامنف را همیشه باید هل داد. ممکن است اندکی مقاومت نشان دهد، اما مقاومتش هرگز پایدار نیست." استانکوویچ نیز کمابیش بر همین عقیده است: رفتار کامنف با دشمنانش "چنان ملایم بود که تصور می کردی که خود او از آشتی ناپذیری موضعش شرمند است. تردیدی نیست که در کمیته، نه یک دشمن بلکه صرفاً یک مخالف بود." به این گفته نکته ی دیگری نمی توان افزود.

استالین به سنخ کاملاً متفاوتی از بلشویک ها تعلق داشت، هم از حیث خصوصیات روانی و هم از لحاظ ماهیت فعالیت های حزبی: او سازمان دهنده ای چیره دست بود، اما از معرفت نظری و سیاسی بهره ی چندانی نداشت. کامنف سال ها در خارج، در کنار لنین به سر برده بود، یعنی در جوار کوره ای زیسته بود که تنوری های حزب در آن ساخته و پرداخته می شد. حال آن که استالین، در مقام به اصطلاح "مرد عمل"، بدون دیدگاه نظری، بدون علانق وسیع سیاسی، و بدون هیچ گونه آشنائی با زبان های خارجی، از خاک روسیه جدانپذیر بود. این دسته از کارگزاران حزب برای دیدارهای کوتاه مدت به خارج می رفتند، تا از رهبری دستور بگیرند، مسائل خود را با رهبری در میان گذارند، و بار دیگر به روسیه باز گردند. استالین در میان کارگزاران حزب به نیرو و جدیت، و ابتکار در امور پشت پرده، ممتاز بود. کامنف طبعاً و به دلیل شخصیت خاص خویش، از نتایج عملی بلشویسم احساس "شرم" می کرد، حال آن که استالین برعکس از این نتایج عملی دفاع می کرد و بدون هیچ قصوری این سیاست ها را به کار می بست، و در این راه پشتکار و گستاخی را با هم در می آمیخت.

تصادفی نبود که کامنف و استالین، علی رغم شخصیت های متضادشان، در آغاز انقلاب موضع مشترکی را اشغال کردند: آن دو مکمل یکدیگر بودند. اندیشه ی انقلابی بدون اراده ی انقلابی مانند ساعتی است که فنر آن شکسته شده باشد. کامنف همیشه از زمان انقلاب عقب تر، یا بهتر بگوئیم، از وظائف انقلاب فروتر بود. اما فقدان یک

طرح وسیع سیاسی با اراده‌ترین فرد انقلاب را در قبال حوادث گسترده و پیچیده به تزلزل و بی‌کفایتی محکوم می‌کند. استالین، آن "مرد عمل"، در برابر تأثیرات خارجی نه از حیث اراده بلکه از لحاظ ذهنی ضعیف و تأثیر پذیر بود. بدین ترتیب بود که این متفکر بی‌تصمیم و این سازمان دهنده ی تنگ فکر، بلشویسم را در ماه مارس ۱۹۱۷ تا مرزهای منشویسم فروکشاند. استالین حتی به اندازه ی کامنف هم نتوانست در کمیته ی اجرایی، که در مقام نماینده ی حزب واردش شده بود، موضع مستقلی برای خود دست و پا کند. در گزارش‌ها و نشریات کمیته ی اجرایی حتی یک پیشنهاد، یا بیانیه، و یا اعتراض نمی‌توان یافت که در آن استالین نظرگاه حزب بلشویک را در مخالفت با عبودیت "دمکراسی" در بارگاه لیبرالیسم، بیان کرده باشد. سوخاتوف در یادداشت‌های *انقلاب می‌نویسد*: "در میان بلشویک‌ها، علاوه بر کامنف، شخصی به نام استالین نیز در آن روزها در کمیته ی اجرایی ظاهر شد... استالین در زمان فعالیت اندکش در کمیته ی اجرایی، در نظر من، و نه فقط در نظر من، به لکه ی خاکستری رنگی می‌ماند که گاهی اوقات پرتو ضعیف و بی‌خاصیتی از خود می‌پراکند. حقیقت مطلب این است که چیز دیگری نمی‌توان درباره ی او گفت. "هر چند سوخاتوف استالین را روی هم رفته دست کم می‌گیرد، با این حال بی‌مایگی سیاسی او را در کمیته ی اجرایی سازشکاران به درستی توصیف می‌کند.

روز چهاردهم مارس، اعلامیه ی "به همه ی خلق‌های جهان" که پیروزی انقلاب فوریه را در جهت منافع نظامی ملل متفق دانسته بود و بشارت از نصرت میهن پرستی خلقی و جمهوری طلبانه ای از نوع فرانسوی می‌داد، به *اتفاق آراء* به تصویب شورا رسید. این امر در حکم موفقیت پایانی بود برای کامنف و استالین، منتها موفقیتی که آسان و بی‌زحمت به دست آمده بود. *پراود* تصویب این اعلامیه را "سازش آگاهانه ای" خواند "ما بین‌گرایش‌ها و نیروهای مختلفی که به شورا نماینده فرستاده‌اند." لازم است که به این جمله بیفزاییم که این سازش متضمن متارکه ی آشکار با گرایش لنین بود که کمترین نماینده ای در شورا نداشت.

کامنفرم، عضو هیئت تحریریه ی ارگان مرکزی حزب در تبعید، استالین، عضو کمیته ی مرکزی حزب بلشویک، و مورانوف، نماینده ی دوما که او نیز تازه از سیبری بازگشته بود، هیئت تحریریه ی قدیمی روزنامه ی *پراودا* را، که موضع بیش از حد "چپ گرایانه" ای گرفته بودند، از کار بر کنار کردند و پانزدهم مارس با اتکاء به اختیارات مشکوک خود زمام امور روزنامه را در دست خویش گرفتند. هیئت تحریریه ی جدید ضمن اعلام برنامه ی سیاسی خود نوشت که بلشویک ها قاطعانه از حکومت موقت "تا آن جا که این حکومت در برابر ارتجاع و ضدانقلاب بایستند" حمایت خواهند کرد. هیئت تحریریه ی جدید در خصوص جنگ نیز موضع خود را به صراحت اعلام کرد: "مادام که ارتش آلمان از امپراطور فرمانبرداری می کند، سرباز روسی باید گلوله را با گلوله و خمپاره را با خمپاره پاسخ دهد. شعار ما فریاد بی معنای "مرگ بر جنگ" نیست. شعار ما آن است که حکومت موقت را باید آن قدر تحت فشار قرار داد تا این حکومت ناگزیر شود... در ترغیب همه کشورهای متخاصم به آغاز مذاکرات فوری، کوشش جدی به عمل آورد... و تا آن زمان همه ی سربازها باید در سنگرها به جنگ ادامه دهند!" این معنا، چه از حیث محتوی و چه از لحاظ نحوه ی بیان، همان حرف های دفاع طلبان است. برنامه ی فشار بر یک حکومت امپریالیستی به قصد "ترغیب" آن حکومت به اتخاذ سیاست های صلح جویانه، همان برنامه ای بود که کائوتسکی در آلمان، ژان لئونگونه در فرانسه و مک دونالد در انگلستان داشتند. اما این برنامه ی نئین نبود، زیرا نئین مردم را به واژگون ساختن فرمانروائی امپریالیسم فرا می خواند. *پراودا* ضمن دفاع از خود در برابر مطبوعات وطن پرست، از این حد نیز پیش تر رفت: "شکست طلبی، یا بهتر بگوئیم، آن چه مطبوعات بی تمیز و تحت الحمایه ی سانسور تزار به این نام می خواندند، در لحظه ی ظهور نخستین هنگ انقلابی در خیابان های پتروگراد، به دیار نیستی رفت." این حرف به معنای انفصال صریح از سیاست نئین بود. مفهوم "شکست طلبی" را مطبوعات مغرض به پشتیبانی سانسور اختراع نکردند، این مفهوم در شعار "شکست

روسیه به مثابه ی حداقل شر است"، به وسیله ی لنین بیان شده بود. ظهور نخستین هنگ انقلابی و حتی واژگونی سلطنت، ماهیت امپریالیستی جنگ را تغییر نداد. شلیاپنیکوف می گوید: "روزی که نخستین شماره ی *پراودا* ی دگرگون شده منتشر شد، دفاع طلب ها از خوشی در پوست نمی گنجیدند. تمام کاخ تورید، از بازرگان های کمیته ی دوما ی دولتی گرفته تا قلب دموکرات های انقلاب، یعنی کمیته ی اجرایی، لبریز از یک خبر واحد بود: پیروزی بلشویک های میانه رو و عاقل بر بلشویک های تندرو. در همان کمیته ی اجرایی، اعضاء کمیته به ما لبخندهای زهرآگین می زدند... هنگامی که نسخه های آن *پراودا* به کارخانه ها رسید، اعضاء و حامیان حزب در بهت و حیرت فرو رفتند، و دشمنان حزب انباشته از خشنودی و سرور شدند... خشم مسنولان محلی حزب از اندازه بیرون بود، و هنگامی که کارگرا دریافتند که *پراودا* به دست سه تن از هیئت تحریریه ی پیشین روزنامه، از سیبری بازگشته بودند، افتاده است، خواستار اخراج آن سه تن از حزب شدند. " طولی نکشید که *پراودا* ناچار شد اعتراض شدید الحن کارگران و ایبورگ را انتشار دهد: "اگر این روزنامه نمی خواهد اعتماد کارگران را از خود سلب کند، باید پرتو آگاهی انقلابی را، هر چند هم که این پرتو دردناک باشد، به چشم جغدهای بورژوا بتاباند. " این اعتراض ها، که از پانین ابراز می شد، هیئت تحریریه را ناچار ساخت که در بیانات خود محتاط تر شوند، اما سیاست آنان را تغییر نداد. حتی نخستین مقاله ی لنین که از خارج رسیده بود، در نظر هیئت تحریریه مقبول نیفتاد. آنان در همه ی جبهه ها سرگرم چرخش به راست بودند. دینجلشتت، یکی از نمایندگان جناح چپ، می نویسد: "در تهییج گری هایمان ناچار شدیم روی اصل قدرت دوگانه حساب کنیم... و اجتناب ناپذیر بودن این راه نامستقیم را به همان کارگرا و سربازهای خاطرنشان کنیم که در خلال دو هفته فعالیت فشرده در قلمرو سیاست طور دیگری تربیت شده و برداشت کاملاً متفاوتی از وظائف خود داشتند."

سیاست حزب در سراسر کشور طبعاً سیاست پراود/ را دنبال می کرد. در بسیاری از شوراها قطع نامه های مربوط به مسائل بنیادی، اینک به اتفاق آراء به تصویب می رسید: بلشویک ها صرفاً در برابر اکثریت شورا کرنش می کردند. در کنفرانس شوراها ی منطقه ی مسکو، بلشویک ها قطع نامه ی میهن پرست های سوسیالیست را درباره ی جنگ تأیید کردند. و سرانجام در کنفرانس سراسری شوراها ی کشور، مرکب از نمایندگان هشتاد و دو شورا در اواخر مارس و در اوایل آوریل، بلشویک ها به قطع نامه ی رسمی کنفرانس در خصوص مسأله ی قدرت، که دان طراح و مدافعش بود، رأی موافق دادند. این توافق خارق العاده ی سیاسی با منشویک ها سبب شد تا گرایش پردامنه ای به اتحاد به وجود آید. در ایالات، بلشویک ها و منشویک ها سازمان های خود را در یکدیگر ادغام کردند. گروه کامنف- استالین مداوما خود را به شکل جناح چپ دموکراسی به اصطلاح انقلابی در می آورد، و در حاشیه ی میدان سیاست در برنامه ی "فشار" پارلمانی بر بورژوازی، شرکت می جست، و این فشار را با فشار بر دموکراسی تکمیل می کرد.

آن بخش از کمیته ی مرکزی که در خارج به سر می برد و ارگان مرکزی حزب، یعنی روزنامه ی سوسیال دموکرات، مغز متفکر حزب بودند. همه ی امور رهبری را لنین، با معاونت زینوویف، برعهده داشت. خطرترین وظایف دفتری و منشی گری برعهده ی زن لنین، کروپسکایا بود. از لحاظ کارهای عملی، این کانون کوچک به همکاری شصت، هفتاد تن بلشویک تبعیدی متکی بود. در خلال جنگ، دوری آن ها از روسیه به مراتب تحمل ناپذیرتر شد، زیرا دژبان های ملل متفق روز به روز عرصه را برایشان تنگ تر می کرد. انفجار انقلاب که لنین و حزبش از دیرباز انتظارش را می کشیدند، همه ی آنان را غافل گیر کرد. انگلستان که فهرست اسامی همه ی انترناسیونالیست های مهاجر را به دقت تهیه کرده بود، از دادن اجازه ی عبور به

ایشان به مقصد روسیه، صریحاً امتناع کرد. لنین در قفس خود در زوریخ سراسیمه به دنبال راه فرار می گشت. برای فرار صدها نقشه ی مختلف پیشنهاد شد، از جمله مسافرت با گذرنامه ی یک فرد کر و لال از اتباع اسکاتلندی. در عین حال، لنین برای رساندن صدای خود از سویس به روسیه، از هیچ فرصتی غافل نبود. روز ششم مارس از طریق استکهلم به پتروگراد تلگراف زد: "تاکتیک ما، رأی عدم اعتماد، حمایت نکردن از حکومت جدید، ظن ویژه به کرنسکی، تسلیح طبقه ی کارگر یگانه تضمین است، انتخابات فوری برای دوما ی پتروگراد، عدم توافق با سایر احزاب." در این دستورالعمل، فقط پیشنهاد مربوط به انتخابات دوما به جای شورا، جنبه ی موقت داشت که آن نیز به سرعت ناپدید شد. نکات دیگر، که با صراحت تلگرافی بیان شده اند، جهت کلی سیاستی را که حزب باید دنبال می کرد، کاملاً نشان می دهند. در همان گیر و دار، لنین نامه های از راه دور خود را به پراودا می فرستد. این نامه ها هر چند براساس اخبار تکه تکه پاره ای که در خارج به دست لنین رسیده بود، نوشته شده بودند، تجزیه و تحلیل کاملی را از اوضاع انقلابی روسیه تشکیل می دهند. طولی نکشید که لنین براساس اخباری که از انقلاب روسیه در روزنامه های خارجی به چاپ رسید، توانست نتیجه بگیرد که حکومت موقت، با هم کاری مستقیم نه تنها کرنسکی بلکه نیز با هم کاری چیدزه، موفق شده است کارگران را فریب دهد و جنگ امپریالیستی را یک جنگ تدافعی وانمود سازد. در روز هفدهم مارس، لنین از طریق دوستانش در استکهلم، نامه ای نوشت که مملو از نگرانی و هشدار بود: "اگر حزب ما در این فریب بزرگ کوچک ترین مشارکتی بجوید، خود را تا ابد بی آبرو خواهد ساخت و با این کار حکم مرگ سیاسی خود را امضاء خواهد کرد... من ترجیح می دهم که با هر عضوی از اعضاء حزب، حال هر که می خواهد باشد، قطع رابطه کنم و تن به وطن پرستی سوسیالیستی ندهم.." پس از این تهدید به ظاهر غیرشخصی- هر چند اشخاص معینی را در نظر داشته است- لنین هشدار می دهد که: "کامنف باید بداند که یک مسئولیت جهانی و تاریخی برعهده ی اوست." نام کامنف

در این جمله به این دلیل برده شده است که مسأله بر سر اصول سیاسی است. اگر نئین مسائل مربوط به مبارزه ی عملی را در نظر می داشت، به احتمال قوی از استالین نام می برد. اما در همان ساعات که نئین می کوشید تا اراده ی آهنین خود را از آن سوی اروپای دوداندود به پتروگراد انتقال دهد، کامنف با هم کاری استالین به سرعت در حال چرخش به سوی میهن پرستی سوسیالیستی بود.

نقشه های مختلف- لباس مبدل، ریش و سبیل عاریه، گذرنامه های خارجی یا جعلی- یکی پس از دیگری ناممکن شمرده شدند و کنار نهاده شدند. در این احوال، اندیشه ی سفر از راه آلمان روز به روز شکل جدی تری می گرفت. این نقشه، اکثر مهاجران را می ترساند- و نه فقط مهاجران میهن پرست را. مارتوف و سایر منشویک ها نمی توانستند عزم خود را جزم کنند و از اقدام جسورانه ی نئین پیروی نمایند، و هم چنان بیهوده بر در و پنجره های ملل متفق می کوفتند. چندی بعد حتی بسیاری از بلشویک ها نظر به مشکلاتی که "قطار دربسته" از لحاظ تبلیغاتی به بار آورده بود، از مسافرت خود از راه آلمان پشیمان شدند. از همان ابتدای کار، نئین هرگز چشم خود را در برابر آن مشکلات آتی فرو نیست. کروپسکایا اندکی پیش از عزیمت از زوریخ، چنین نوشت: "شکی نیست که میهن پرست ها جار و جنجال فراوانی در روسیه به پا خواهند کرد، و ما باید برای مقابله با آن جار و جنجال آماده باشیم." مسأله به این ترتیب بود: ماندن در سوئیس یا سفر از راه آلمان. هیچ راه دیگری وجود نداشت. آیا نئین می توانست حتی یک لحظه تردید نشان دهد؟ فقط یک ماه بعد، مارتوف و الکسراد و دیگران جملگی ناچار شدند گام در رد پای نئین نهند.

در سازمان بندی این مسافرت نامعمول از طریق سرزمین های متخاصم در زمان جنگ، خصائل بنیادین نئین در مقام سیاستمدار، به عیان تجلی کردند- تهور در طرح نقشه، و دقت بی خلل در اجرای آن. در وجود آن انقلابی بزرگ یک ملا نقطی پر واسوس نیز می زیست- منتها ملانی که وظیفه ی خود را می دانست و هرگاه حس

می کرد که با دور افکندن دفتر و دستک خود ممکن است سبب واژگونی دفتر و دستک بازی شود، در این کار تردیدی به خرج نمی داد. در قرارداد بین المللی منحصر به فردی که مابین هینت تحریریه ی یک روزنامه ی انقلابی از یکسو و امپراتوری هوهنزلرن از سوی دیگر بسته شد، شرایط مسافرت از راه آلمان با دقتی خارق العاده تعیین شدند. نین خواستار مصونیت کامل سیاسی در خلال سفر شد: معافیت مسافرها، گذرنامه ها و جامه دان هایشان از بازرسی پلیسی و گمرکی، در سراسر سفر، احدی نباید حق ورود به قطار را داشته باشد. (وجه تسمیه قطار "در بسته" نیز از همین جاست.) گروه مهاجر به سهم خود تعهد کرد که برای آزادی تعداد همسانی از زندانی های غیرنظامی آلمان و اتریش- مجارستان، جدیت را به عمل آورد.

در همان حال، انقلابیون روس همراه با چندتن از انقلابی های ممالک دیگر، اعلامیه ی مشترکی انتشار دادند: "انترناسیونالیست های روس که اینک عازم روسیه هستند تا در خدمت انقلاب کمر ببندند، ما را یاری خواهند داد تا طبقات کارگر سایر کشورها را، به خصوص کارگران آلمان و اتریش را، بیدار کنیم و آنان را بر علیه حکومت هایشان بشورانیم." چنین بود محتوای پیمانی که از جانب لوریو و ژیلیو از فرانسه، پل لوی از آلمان، پلاتن از سویس، نمایندگان احزاب چپ گرای سوئد و دیگران، به امضاء رسیده بود. پس از آن شرط و شروط و آن محکم کاری ها، سی تن از انقلابی های مهاجر روس در اواخر ماه مارس سویس را ترک کردند. به راستی که آن قطار محموله ی انفجار آمیزی دربر داشت، حتی در مقایسه با محموله های آن روزهای جنگ زده!

نین در تودیع نامه ی خود خطاب به کارگران سویس، اعلامیه ی ارگان مرکزی بلشویک ها را، که در پانیز ۱۹۱۵ انتشار یافته بود، به یاد ایشان آورد: اگر انقلاب حکومت جمهوری خواهی را در روسیه به قدرت برساند که آن حکومت خواستار ادامه ی جنگ امپریالیستی باشد، بلشویک ها به دفاع از حیطه ی آن جمهوری تن

نخواهند داد. اکنون چنین وضعی پیش آمده است. "شعار ما عدم حمایت از حکومت گوکوف- میلی یوکوف است." با این کلمات، لنین به خطه ی انقلاب گام نهاد. با این حال، اعضاء حکومت موقت دلیلی برای نگرانی نمی دیدند. نابوکوف می نویسد: "در یکی از جلسات حکومت موقت در ماه مارس، در وقت تنفس، کرنسکی ضمن گفت گوی درازی درباره ی تبلیغات روزافزون بلشویک ها، با خنده ی جنون آسای معمول خود فریاد کشید: "حالا صبر کنید، لنین در راه است، ماجرای اصلی پس از آمدن او آغاز خواهد شد!" کرنسکی درست می گفت. ماجرای اصلی پس از آمدن لنین شروع شد. معهذاً بنا بر شهادت نابوکوف، وزرای حکومت موقت زیاد پریشان خاطر به نظر نمی رسیدند: "استمدادی که لنین از آلمان طلبیده است، چنان لطمه ای به حیثیت و اقتدار او وارد خواهد ساخت که دیگر لازم نیست از او بترسیم." همان طور که انتظار می رفت، وزرای محترم در این مورد نیز فراست بلیغ خود را نشان دادند.

پیروان لنین برای استقبال از او به فنلاند رفتند. راسکولنیکوف، افسر جوان نیروی دریائی و عضو حزب بلشویک، می نویسد: "هنوز روی صندلی های قطار ننشسته بودیم که ولادیمیر ایلیچ پرخاش کنان به کامنف گفت: "این مزخرفات چیست که در *پراودا* می نویسی؟ ما دو سه شماره اش را دیده ایم. و حسابت را چنان که حقت بوده رسیده ایم." چنین بود ملاقات آن دو تن پس از سال ها جدائی. اما با همه ی این اوصاف، آن ملاقات روی هم رفته دوستانه بود.

کمیته ی پتروگراد، با هم کاری سازمان نظامی، چندین هزار کارگر و سرباز را برای استقبال ظفرمندانه ای از لنین آماده ساخت. یک لشکر زرهی، از هواخواهان بلشویک، همه ی زره پوش های خود را به پیشواز لنین فرستاد. کمیته تصمیم گرفت که به وسیله ی زره پوش ها به ایستگاه راه آهن برود. انقلاب وجهه ی عظیمی برای آن هیولاهای کسب کرده بود، و برخورداری از پشتیبانی آن ها در خیابان های شهر، سخت به کار می آمد.

توصیف آن گردهمایی رمسی که در "اتاق تزار" در ایستگاه راه آهن فنلاند صورت گرفت، صفحه ی زنده ای را در خاطرات چند جلدی و کمابیش بی فروغ سوخاتوف تشکیل می دهد: "لنین، کلاه لبه گردی بر سر، با چهره ای سرمازده، و دسته ی گل رنگینی در بغل، به درون اتاق آمد، یا بهتر بگویم، به درون اتاق دوید. شتابان به سوی وسط اتاق رفت، اما ناگهان در برابر چیدزه از حرکت باز ایستاد، گویی به مانع نامنتظری برخورد کرده است. و در این جا چیدزه، با همان حالت غم زده ی چهره اش، "نطق تهنیت آمیز" زیر را، با حرکات و سکنتات و لحن یک معلم اخلاق، ایراد کرد: "رفیق لنین، به نام شورای پتروگراد و به نام انقلاب، بازگشت تو را به روسیه خوشامد می گوئیم... اما ما معتقدیم که دموکراسی انقلابی در حال حاضر پیش از هر چیز موظف است که انقلاب را در مقابل هر نوع حمله ای، اعم از خارجی و داخلی، صیانت کند... امیدواریم که تو نیز در راه کوشش برای رسیدن به این هدف به ما بپیوندی." چیدزه از سخن باز ایستاد. من از حرف های غیرمترقبه ی او جا خوردم. اما چنین می نمود که لنین خوب می داند که با این گونه نطق ها چه رفتاری پیشه کند. او طوری به دور و بر می نگریست که گویی برای آن چه در پیش چشمش می گذشت ذره ای اهمیت قائل نیست. نگاهش را از یکسو به سوی دیگر دواند، حضار را برانداز کرد، و حتی در حین مرتب کردن دسته گلش (که با قد و قواره اش جور در نمی آمد) سقف "اتاق تزار" را هم معاینه کرد، و سرانجام کاملاً به نمایندگان کمیته ی اجرایی پشت کرد و چنین "پاسخ" داد: "رفقا، سربازان، ملوانان و کارگران عزیز، مشغوفم از این که پیروزی انقلاب روسیه را به شما تبریک بگویم، و به شما پیش قراولان ارتش بین المللی طبقه ی کارگر، سلام دهم... آن ساعت دور نیست که مردم به اشاره ی رفیق مان کارل لیب کنخت، سلاح های خود را بر علیه استثمارکنندگان سرمایه دارشان بچرخانند... انقلاب روسیه، که به دست شما به ثمر رسیده، فصل جدیدی در تاریخ گشوده است. جاوید باد انقلاب سوسیالیستی جهانی!"

حق با سوخانوف است. آن دسته گل با قد و قواره ی نلین جور در نمی آمد، و به علت ناجوری اش با حوادث سهمگین، مزاحم و مایه ی خجالت نلین بود. اتفاقاً نلین گل را به صورت دسته گل دوست نمی داشت. اما بی تردید، او از آن تهنیت های ریاکارانه و کودکستانی در آن اتاق مجلل ایستگاه راه آهن، به مراتب شرمنده تر بود تا از دسته گلی که به دستش داده بودند. چیدزه خود از نطق تهنیت آمیزش نیک تر بود. او اندکی از نلین می ترسید. اما بدون شک به او گفته بودند که باید از همان قدم اول در مقابل نلین "افتراقی" بایستد. برای تکمیل نطق چیدزه، که سطح اسفناک رهبری را نشان داده بود، یک افسر جوان نیروی دریایی، که به نام ملوانان سخن گفت، هوشمندانه ابراز امیدواری کرد که نلین به عضویت حکومت موقت در آید. و بدین شکل، انقلاب فوریه، پرچانه و سست و هنوز کمابیش کودن، مقدم مردی را خوشامد گفت که با عزم جزم آمده بود تا اندیشه و اراده ی انقلاب، هر دو را راست کند. تأثیرات آن برخوردهای اولیه، نگرانی نلین را ده برابر کرد و احساس اعتراضی را در او برانگیخت که به آسانی قابل مهار شدن نبود. اکنون می باید آستین ها را بالا می زد! نلین با تخطئه ی چیدزه و استمداد از ملوان ها و کارگرا، با روتافتن از دفاع از سرزمین آباء و اجدادی و رو کردن به انقلاب بین المللی، و با تکذیب حکومت موقت و تجلیل از لیب کنخت صرفاً پیش در آمد کوتاهی از سیاست آتی خود ارانه داد.

و با همه ی این احوال، آن انقلاب دست و پا چلفتی فوراً و قلباً رهبر خود را به آغوش کشید. سربازها خواستند که نلین بر بالای یکی از زره پوش ها مقام گیرد، و او ناگزیر از اطاعت شد. در گرگ و میش شامگاه، آن مراسم به ویژه پرشکوه می نمود. سایر زره پوش ها چراغ های خود را کم سو کرده بودند، و اشعه ی نورافکن زره پوشی که نلین بر آن سوار بود، دل شب را می شکافت و گروه هانی از کارگران و سربازان و ملوانان هیجان زده را از تاریکی خیابان جدا می کرد. همان کارگران و ملوانان و سربازانی که انقلاب کبیر را به ثمر رسانده و سپس گذاشته

بودند تا قدرت از میان انگشتانشان فرو بلغزد. گاه به گاه دسته ی موسیقی از نواختن باز می ایستاد تا به لنین مجال دهد که نطق خود را برای تازه از راه رسیدگان تجدید کند. سوخانوف می نویسد: "آن رژه ی پیروزی بس رخشنده و تابناک بود، و بشارت از حوادث بزرگ می داد."

در کاخ کشسینسکایا، مقرر فرماندهی بلشویک ها در آشیانه ی زرنگار یکی از رفاصه های دربار- شکی نیست که این تضاد مایه ی تفریح خاطر پر طنز لنین بوده است- تبریک ها و تهنیت ها بار دیگر آغاز شدند. کار داشت به افراط می کشید. لنین مانند عابری که در انتظار بند آمدن باران زیر طاق نمایی پناه گرفته باشد، سیل نطق های تمجیدآمیز را تحمل کرد. او سرور صادقانه ای را، که از بازگشتش به مردم دست داده بود، احساس می کرد، اما از این همه پرچانگی معذب بود. لحن خوشامدهای رسمی به نظرش عاریه و ساختگی می آمد- احساس می کرد که آن نطق ها را از دموکراسی خرده بورژوانی به وام گرفته اند، چون همه مطمئن و احساساتی و دروغین به گوش می رسیدند. او می دید که انقلاب پیش از آن که حتی مسائل و وظایف خود را بشناسد، آداب و رسوم ملال آور و خسته کننده ی خود را آفریده است. لبخندی سرزنش آمیز اما حاکی از خوش قلبی بر لبانش نشسته بود، به ساعتش نگاه می انداخت، و گاه به گاه بی اختیار خمیازه می کشید. پژواک واپسین درود هنوز فرو ننشسته بود که این میهمان خارق العاده رگباری از اندیشه های پرشور، که گهگاه صدای تازیانه می دادند، بر سر حضار فرو ریخت. در آن دوران، هنر تندنویسی هنوز به دست بلشویسم نیفتاده بود. هیچ کس هم یادداشت بر نداشت. همه غرق در آن رویداد بودند. نطق های آن روز در هیچ جا ثبت نشده اند. می ماند فقط تأثیرات کلی و پراکنده ای که در ذهن شنوندگان به جا مانده است. این تأثیرات نیز از دست کاری های زمان در امان نبوده اند، جذبیه بر آن ها افزوده شده، و ترس از آن ها زدوده. تأثیر بنیادین نطق لنین، حتی بر ذهن نزدیک ترین یارانش، عبارت از ترس بود. همه ی برداشت های متعارف، که بر اثر تکرارهای بی شمار ظرف فقط

یک ماه ثبات ظاهراً تزلزل ناپذیری یافته بودند، یکی پس از دیگری در برابر چشمان حضار منفجر شد. پاسخ کوتاه لنین در ایستگاه راه آهن، که از فراز سر چیدزه ی حیرت زده گذشت، در این جا به نطق دو ساعته ای بسط یافت که مستقیماً خطاب به کادرهای بلشویک در پتروگراد ایراد گردید.

سوخانوف، سوسیالیست مستقل، تصادفاً به عنوان مهمان در آن جلسه حضور داشت. او را کامنف از روی خوش قلبی بدان جا راه داده بود، هر چند لنین با این گونه سهل انگاری ها میانه ای نداشت. به هر تقدیر، اینک از برکت سهل انگاری کامنف توصیفی از نخستین برخورد لنین با بلشویک های پترزبورگ در دست داریم که به وسیله یک نویسنده ی بیگانه- نیمه بدخواه و نیمه مجذوب- نوشته شده است.

"هرگز آن سخنرانی رعدآسا را فراموش نخواهم کرد. نطق لنین نه تنها من، که ملحدی بودم تصادفاً بدان جا راه یافته، بلکه مؤمنان را نیز مشوش و بهت زده کرد. من یقین دارم که هیچ کس در آن مجلس انتظار چنان نطقی را نداشت. توگونی همه ی عناصر و ارواح ویرانگر کائنات از کنام خویش برخاسته و بی اعتنا به مرزها و موانع و شک ها و مشکلات و ملاحظات شخصی، در تالارهای ضیافت کشینسکایا برفراز سر پیروان افسون زده ی لنین به پرواز درآمده بودند."

مشکلات و ملاحظات شخصی- حتماً منظور سوخانوف تذبذب ها و دودلی های هیئت تحریریه ی روزنامه ی *نوی ژیزن* بوده که عادت داشتند با ماکسیم گورکی جای بنوشند. ملاحظات لنین ژرف تر از این حرف ها بود. در آن تالار ضیافت نه ارواح که اندیشه های انسانی به پرواز درآمده بودند- و آن اندیشه ها شرمی از عناصر و ارواح نداشتند بلکه در فهم عناصر و ارواح می کوشیدند تا بر آن ها مسلط شوند. اما مهم نیست- جو آن رویداد به روشنی توصیف شده است.

بنا بر گزارش سوخانوف، لنین ضمن سخنرانی خود گفت: "هنگامی که با رفقایم به این جا می آمدم، گمان می کردم که ما را از ایستگاه راه آهن مستقیماً به قلعه ی

پطروپل ببرند. ظاهراً از آن جا دور هستیم، اما بیایند امیدوار باشیم که آن روز نیز فرا برسد، و ما از این سرنوشت گریزی نداشته باشیم."

برای دیگران در آن ایام، گسترش انقلاب مترادف با تقویت دموکراسی بود، برای لنین منزل اول مستقیماً به زندان پطروپل ختم می شد. شوخی شومی می نمود. اما لنین در آن جا سر شوخی نداشت، انقلاب هم سر شوخی نداشت.

سوخانوف شکوه سر می دهد که: "لنین اصلاحات قانونی ارضی را یکسر شست و کنار گذاشت، همین طور بقیه ی سیاست های شورا را. او از تصرف منظم زمین به وسیله ی دهقانان سخن گفت و از این کار دفاع کرد، بدون آن که... قدرت حکومت را به حساب بیاورد."

"ما نیازی به جمهوری پارلمانی نداریم. ما دموکراسی بورژوائی نمی خواهیم. ما نیازی به هیچ حکومتی نداریم مگر به شورای نمایندگان کارگران، سربازان، و دهقانان!" در عین حال، لنین خود را صریحاً از اکثریت شورا جدا دانست و آن اکثریت را تماماً متعلق به اردوی دشمن دانست. "در آن روزها همین حرف به تنهائی کافی بود تا شنوندگانش سرگیجه بگیرند!"

"فقط زیمروالدیست های چپ پاسدار منافع طبقه ی کارگر و انقلاب جهانی هستند" - بدین شکل، سوخانوف با غلیظ فراوان اندیشه های لنین را گزارش می دهد. "بقیه همان فرصت طلب های قدیمند، که سخنان زیبا می گویند، اما در عمل به آرمان سوسیالیسم و توده های زحمتکش خیانت می ورزند."

راسکولنیکوف گزارش سوخانوف را تکمیل می کند: "لنین تاکتیک هائی که گروه های حاکم در حزب و تک و توکی از رفقا، پیش از بازگشت او، یعنی لنین، دنبال می کردند، با قاطعیت تمام به باد حمله گرفت. پرمسئولیت ترین کارگزاران حزب در آن اجتماع حضور داشتند. اما برای آنان نیز کلمات ایلیچ در حکم وحی و تنزیل بود.

سخنان لنین ما بین خط مشی دیروز و خط مشی امروز رودخانه ی روبیکان را جاری ساختند. " چنان که خواهیم دید، آن روبیکان* بلافاصله جاری نشد.

پیرامون نطق لنین هیچ گونه مباحثه ای در نگرفت. همه سخت حیرت کرده بودند، و همه می خواستند افکار خود را جمع و جور کنند. سوخانوف مطلب را چنین به پایان می برد: " هنگامی که به خیابان آدم، احساس کردم که گویی آن شب با تخماق بر فرقم کوفته اند. فقط یک نکته برایم روشن بود: برای من، که فردی غیرحزبی بودم، جایی در کنار لنین وجود نداشت!"

البته که وجود نداشت!

روز بعد، لنین شرح کوتاهی از نظریات خود را به حزب تسلیم کرد، که این شرح تحت عنوان *تزرهای چهارم آوریل*، در شمار یکی از اسناد انقلاب در آمده است. در *تزرهای چهارم آوریل*، اندیشه های ساده در قالب کلمات ساده، و قابل فهم عموم، بیان شده اند: جمهوری برخاسته از انقلاب فوریه جمهوری ما نیست، و جنگی که این جمهوری قصد ادامه اش را دارد، جنگ ما نیست. بلشویک ها وظیفه دارند که حکومت امپریالیستی روسیه را براندازند. اما این حکومت بر پشتیبانی سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها استوار است، و این دو دسته ی اخیر نیز به سهم خود از اعتماد توده های مردم برخوردارند. ما در اقلیت هستیم. در چنین شرایطی به هیچ عنوان نباید متوسل به خشونت و شدت عمل شویم. ما باید به توده ها پیاموزیم که به سازشکاران و دفاع طلبان اعتماد نداشته باشند. "باید مسائل را صبورانه به مردم توضیح دهیم." موفقیت این سیاست، که اوضاع موجود ایجابش می کند، حتمی است، و ما را به دیکتاتوری طبقه ی کارگر خواهد رساند، و در نتیجه از حدود حکومت بورژوائی فراترمان خواهد برد. ما به طور مطلق از سرمایه داری خواهیم برید، و

* روبیکان: رود کوچکی که مرز ایتالیا با سیسالیپین محسوب می شد، عبور سزار از روبیگان، که برخلاف دستورات سنای رم انجام گرفت، سبب در گرفتن جنگ داخلی با پمپئی

معاهدات سری نظام سرمایه داری را انتشار خواهیم داد. و کارگران سراسر جهان را به گسستن از بورژوازی و ختم جنگ فرا خواهیم خواند. ما داریم انقلاب جهانی را آغاز می کنیم. فقط پیروزی انقلاب جهانی موفقیت ما را تضمین خواهد کرد، و راه را برای رسیدن به رژیم سوسیالیستی خواهد گشود.

تزه‌های لنین فقط و فقط به نام خود او انتشار یافتند. این تزه‌ها خصومت سازمان های مرکزی حزب را برانگیخت، خصومتی که فقط بهت زدگی ملایمش کرد. هیچ کس- حتی یک سازمان یا گروه یا فرد- امضای خود را بر پای این تزه‌ها نگذاشت. حتی زینوویف، که با لنین از خارج بازگشته بود، و عقایدش ده سال تمام زیر نفوذ مستقیم و روزانه ی افکار لنین شکل یافته بود، خاموش به کنار خزید. اما این کار او مایه ی شگفتی استاد نشد، زیرا او بهتر از هر کس دیگر شاگرد خویش را می شناخت.

اگر بخواهیم مقایسه ای ما بین کامنف و زینوویف به عمل آوریم، باید بگوئیم که کامنف مبلغی عامه فهم، و زینوویف تهییج گری زبردست بود، یا بهتر بگوئیم، به قول شخص لنین: "فقط تهییج گر بود و دیگر هیچ." در درجه ی اول، احساس مسئولیت در او به اندازه ای نبود که بتواند رهبر خوبی باشد. به علاوه، ذهن او به علت نداشتن انضباط درونی، به کلی از کارهای نظری عاجز بود، و رشته ی اندیشه هایش همیشه به صورت ناگهان یابی های بی شکلی، که فقط به درد تهییج گری می خوردند، از یکدیگر می گسستند. او از برکت شامه ی فوق العاده تیزش، می توانست هر تدبیری را که لازم داشت- تدابیری که بیشترین تأثیر را بر توده ها می گذارند- در هوا بقاید، هم در مقام روزنامه نگار و هم در مقام خطیب، باز هم تهییج گر است، با این تفاوت که در مقاله هایش معمولاً جنبه ی ضعیف تر او را می بینید، و در نطق هایش جنبه ی قوی تر او را. زینوویف هر چند از هر بلشویک دیگری به مراتب بی باک تر و افسار گسیخته تر است، اما حتی به اندازه ی کامنف هم ابتکار انقلابی در او نیست. او نیز مانند همه ی عوام فریبان فاقد قاطعیت است.

زینوویف هنگامی که از قلمرو مباحثات درون حزبی به میدان مبارزه ی مستقیم توده ای پا می نهاد، بی اختیار از استاد خویش منفک می شد.

در سال های اخیر، مورخان و مفسران مختلف کوشش های فراوانی نموده اند تا ثابت کنند که بحران حزب در ماه آوریل ۱۹۱۷، صرفاً عبارت بود از یک آشفتگی زودگذر و تقریباً تصادفی. همه ی این کوشش ها به محض خوردن به محک واقعیات فرو می پاشند.*

آن چه ما از فعالیت حزب در ماه مارس می دانیم نشان می دهد که ما بین لنین و کادرهای رهبری بلشویسم در پترزبورگ تناقض بسیار عمیقی وجود داشته است. این تناقض مقارن با بازگشت لنین به شدیدترین مرحله ی خود رسید. هم زمان با کنفرانس سراسری نمایندگان هشتاد و دو شورای روسیه، که در آن کنفرانس استالین و کامنف به قطع نامه ای درباره ی ماهیت حکومت، که از جانب سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها ارائه داده شده، رأی موافق دادند، کنفرانس دیگری با شرکت بلشویک های سراسر روسیه در پتروگراد برگزار شد. این کنفرانس، که هم زمان با بازگشت لنین پایان گرفت، برای هر کس که مایل به شناخت احساسات و عقاید حزب و ائتشار فوقانی حزب (احساسات و عقایدی که مسأله جنگ موجودشان بود) باشد، از ارزشی استثنائی برخوردار است. خواندن گزارشات این کنفرانس،

* - در مجموعه ی عظیم "مقالاتی درباره ی تاریخ انقلاب اکتبر" که تحت نظر پروفیسور پوکروفسکی منتشر شده است (جلد ۲، مسکو ۱۹۲۷)، قطعه ای توجیه کننده به "گیجی آوریل" اختصاص داده شده که توسط شخصی به نام بایوسکی نوشته شده است. این اثر را به خاطر رفتار بی ملاحظه اش با وقایع و اسناد اگر دارای ضعف بچگانه نخوانیم، می توانیم بی صداقت بدانیم.

که تا به امروز نیز منتشر نشده اند، اغلب سبب حیرت آدمی می شود: چطور ممکن است حزبی که نمایندگانش این افراد هستند، فقط پس از هفت ماه قدرت را با مشتی آهنین قبضه کند؟ یک ماه از قیام گذشته بود- مدتی دراز برای انقلاب، و نیز برای جنگ. با این حال، عقاید حزب حتی در خصوص اساسی ترین مسائل انقلاب مشخص نشده بود. میهن پرست های دو آتشه، از قبیل ویتینسکی و الیاوا و دیگران، دوش به دوش کسانی که خود را انترناسیونالیست می دانستند، در کنفرانس شرکت داشتند. و با این که تعداد میهن پرست های بلشویک به میزان قیاس ناپذیری کمتر از میهن پرست های منشویک بود، عده ی میهن پرست های صریح اللحن و رک گو به طرز چشم گیری در این کنفرانس زیاد بود. کنفرانس در مجموع تصمیم نگرفته بود که آیا باید میهن پرست های خود را طرد کند یا با میهن پرست های منشویک متحد شود. ما بین جلسات کنفرانس بلشویک ها، جلسه ی مشترکی با شرکت بلشویک ها و منشویک ها- همان نمایندگان منشویکی که در کنفرانس شوراهای شرکت داشتند- برگزار شد تا مسأله جنگ مورد بررسی قرار گیرد. لیبر، پر خروش ترین منشویک میهن پرست، در این جلسه اعلام کرد: "ما باید تمایز کهنی را که ما بین بلشویک و منشویک می نهادیم، کنار بگذاریم و فقط از دیدمان نسبت به جنگ حرف بزنیم." ویتینسکی بلشویک در این میان شتاب زده اعلام کرد که آماده است تا بر یکایک کلمات لیبر صحنه بگذارد. همه ی آنان با هم، بلشویک و منشویک، میهن پرست و انترناسیونالیست به دست و پا افتاده بودند تا برای دید خود نسبت به جنگ تعبیر مشترکی بیابند.

تمایلات حاکم بر کنفرانس بلشویک ها بدون شک رساترین بیان خود را در گزارشی یافت که استالین پیرامون روابط حزب با حکومت موقت ارائه داد. لازم است که در این جا لب نطق استالین را نقل کنیم، به خصوص آن که این نطق مانند سایر گزارشات ایراد شده در آن کنفرانس هنوز منتشر نشده است. "قدرت میان دو سازمان، که هیچ یک از آن دو قدرت مطلق را در اختیار ندارد، تقسیم شده است. ما

بین این دو سازمان مناقشه و کشمکش در گرفته است، و باید نیز چنین باشد. وظایف موجود تقسیم شده اند. شورا ابتکار عمل را در دگرگونی های انقلابی به دست گرفته است؛ شورا رهبر انقلابی مردمی است که قیام کرده اند، و سازمانی است که بر کار حکومت موقت نظارت دارد. و حکومت موقت وظیفه ی تثبیت فتوحات مردم انقلابی را بر عهده گرفته است. شورا نیروها را بسیج می سازد، و بر این نیروها نظارت می کند. حکومت موقت، در عین بی میلی و آشفتگی، نقش تثبیت کننده ی فتوحاتی را ایفاء می کند که عملاً به دست مردم انجام گرفته است. این وضع هم جنبه های مضر دارد و هم جنبه های سودمند. فعلاً به سود ما نیست که رویدادها را به ضرب زور احداث کنیم، و دفع قشرهای بورژوا را، که خواه ناخواه در آینده از ما خواهند برید، پیش بیندازیم."

سخنگو اختلافات طبقاتی را به یکسو نهاده و رابطه ی بورژوازی را با طبقه ی کارگر صرفاً عبارت از تقسیم کار می داند. کارگران و سربازان انقلاب را به ثمر می رسانند، گوچکوف و میلی یوکوف انقلاب را تثبیت می کنند. در این سخنان می توان تصورات سنتی منشویک ها را باز شناخت که به خطا از الگوی ۱۷۸۹ گرفته شده اند. این نوع تلقی متکبرانه از تاریخ دقیقاً خاص رهبران منشویسم است که برای طبقات مختلف دستورالعمل صادر می کنند و آن گاه پدران به انتقاد می پردازند که این جایش را اجراء کردی و آن جایش را اجراء نکردی. این تصور که، به سود طبقه ی کارگر نیست که کناره گیری بورژوازی را از انقلاب تسریع کند، همیشه یکی از ارگان سیاست کلی منشویک ها بوده است. معنای این حرف در عمل این است که باید جنبش توده ها را تضعیف و مهار کرد تا لیبرال ها رن نکنند. و سرانجام باید افزود که نتیجه ای که استالین درباره ی حکومت موقت می گیرد، کاملاً با تعبیر دوپهلوی سازشکاران سازگار است: "تا آن جا که حکومت موقت اقدامات انقلاب را تثبیت کند، باید حمایتش کنیم، اما در آن جا که دست به اعمال ضدانقلابی می زند، حمایت از او جایز نیست."

استالین گزارش خود را روز بیست و نهم مارس تسلیم کنفرانس کرد. روز بعد، سخن گوی رسمی کنفرانس شوراها، سوسیال دموکرات مستقلی به نام استکلوف، ضمن دفاع از همین حمایت مشروط از حکومت موقت، تحت تأثیر بلبل زبانی خود قرار گرفت و چنان تصویری از فعالیت های "تحکیم کنندگان" انقلاب رسم کرد - مخالفت با اصلاحات اجتماعی، هواخواهی از سلطنت، پناه دادن به نیروهای ضدانقلاب، اشتها به جهان خواری - که کنفرانس بلشویک ها وحشت زده از خیر حمایت از حکومت موقت گذشت. نوگین، بلشویک راست گرا، اعلام کرد: "سخنرانی استکلوف اندیشه ی تازه ای را مطرح ساخته است: اینک واضح است که ما دیگر نه از حمایت، بلکه باید از مقاومت حرف بزنیم." اسکرپینیک نیز به این نتیجه رسید که پس از نطق استکلوف "خیلی چیزها عوض شده اند، اکنون دیگر حمایت از حکومت منتفی است. حکومت موقت دسیسه ای بر علیه مردم و انقلاب پیش نیست." استالین، که روز قبل تصویر مطلوبی از "تقسیم کار" ما بین حکومت و شورا کشیده بود، ناگزیر شد که نکته ی مربوط به حمایت از حکومت را از گزارش خود حذف کند. مباحثه ی کوتاه و سطحی آن روز بر سر این مسأله دور زد که آیا باید حکومت موقت را "تا آن جا که ... " حمایت کرد، یا فقط از فعالیت های انقلابی حکومت موقت پشتیبانی نمود. واسیلی یف، نماینده ی شهر ساراتوف، صادقانه فریاد برداشت که: "همه ی ما دید یکسانی نسبت به حکومت موقت داریم." کرسستینسکی اوضاع موجود را به نحو روشن تری خلاصه کرد: "در خصوص اقدامات عملی هیچ گونه اختلافی ما بین استالین و ویتینسکی موجود نیست." با این که ویتینسکی بلافاصله پس از کنفرانس به منشویک ها پیوست، کرسستینسکی پر بی راه نمی گفت. هر چند استالین طرح آشکار حمایت از حکومت را از گزارش خود حذف کرد، مسأله ی حمایت از حکومت را منتفی نمی دانست. تنها کسی که کوشید مسأله را به طور اصولی مطرح کند، کراسیکوف بود. کراسیکوف بلشویکی بود که از چندین سال پیش از حزب جدا شده بود، اما اینک، پس از تجارب گرانی که زندگی بدو سال پیش از حزب جدا شده

بود، اما اینک، پس از تجارب گرانی که زندگی بدو آموخته بود، سعی می کرد به آغوش حزب باز گردد. کراسیکوف بدون آن که تردید به خرج دهد، یکسره به اصل مطلب پرداخت. بدین معنی که با لحنی طعنه آمیز از کنفرانس پرسید: "آیا این است آن دیکتاتوری طبقه ی کارگر که شما در استقرارش می کوشید؟" اما کنفرانس به کنایه ی کراسیکوف وقعی نهاد و این مسأله را شایسته توجه خود ندانست. سرانجام، کنفرانس در قطع نامه خود، دموکراسی انقلابی را مأمور ساخت تا حکومت موقت را به "تلاشی جانانه برای امحاء کامل رژیم کهن" ترغیب کند. به عبارت دیگر، حزب طبقه ی کارگر را به هیئت معلم اخلاق بورژوازی در آورد.

روز بعد، به بررسی پیشنهاد تزرلتی، داور بر اتحاد بلشویک ها و منشویک ها پرداختند. استالین با تمام وجود موافق این پیشنهاد بود: "باید این کار را بکنیم. لازم است که مبانی اتحاد را تعیین کنیم، اتحاد براساس قطع نامه ی زیمروالد- کینتال امکان پذیر است." مولوتوف؛ که به علت تندروی در *پراودا*، به وسیله ی استالین و کامنف از هیئت تحریریه این روزنامه بر کنار شده بود، به مخالفت برخاست: تزرلتی بر آن است که عناصر نامتجانس را با یکدیگر متحد کند، او خود خویشان را زیمروالدیست می خواند؛ اتحاد بر این مبنا خطاست. اما استالین ول کن نبود: "بیهوده است که ما سریع تر از زمان بدویم و بکوشیم اختلاف های آینده را پیشاپیش از میان برداریم. حیات حزبی بدون اختلاف نظر وجود ندارد. ما اختلاف های جزئی درون حزب را تحمل خواهیم کرد." بدین ترتیب، مبارزه ای که لنین در خلال سال های جنگ بر علیه وطن پرستی سوسیالیستی و نقاب صلح جویانه اش دنبال کرده بود، لاقیدانه جاروب شد. در سپتامبر ۱۹۱۶، لنین از طریق شلیاپنیکوف و با تأکید ویژه به پتروگراد نوشت: "آشتی جوئی و وحدت خواهی باری حزب کارگران در روسیه بدترین چیز ممکن است. این کار نه تنها بلاهت محض است، بلکه حزب را نیز به نابودی خواهد کشاند... ما فقط می توانیم به کسانی متکی باشیم که فریبی را که در طرح اتحاد نهفته است درک کرده باشند و ضرورت جدائی از آن اخوت (چپدزه و

دارو دسته اش) را در روسیه فهمیده باشند. "این هشدار به گوش هیچ کس فرونرفت. اختلاف با تزرتلی، رهبر گروه حاکم در شورا، به نظر استالین اختلاف کوچکی می‌رسید که می‌شد در چهارچوب یک حزب مشترک "تحمل اش کرد. این اظهار نظر، بهترین معیار را برای ارزیابی نظریات استالین در آن ایام، در اختیار ما می‌گذارد.

روز چهارم آوریل، لنین در کنفرانس حزب حضور یافت. نطق او، که شرح و تفصیلی بر همان "تزاها" یش بود، مانند تخته پاک کن مرطوب آموزگاری بر نوشته‌های شاگردی گیج، حاصل کارهای کنفرانس را محو و نابود کرد.

لنین پرسید: "چرا قدرت را تصرف نکردید؟" چندی پیش از آن، استکلوف در کنفرانس شوراها دلیل پرهیز از تصرف قدرت را با آشفتگی بسیار چنین توضیح داده بود: انقلاب ماهیت بورژوایی دارد- مرحله ی اول است- و مسأله ی جنگ و غیره. لنین گفت: "چه اراجیفی. دلیلش آن است که طبقه ی کارگر هنوز کاملاً به آگاهی نرسیده و هنوز تشکل کامل نیافته است. این نکات را تصدیق می‌کنیم. نیروی واقعی در چنگ طبقه ی کارگر بود، اما بورژوازی آگاهی و آمادگی بیشتری داشت. این است آن حقیقت تلخ. اما لازم است که به این نکته صریحاً اذعان کنیم، و رک و راست به مردم بگوئیم که ما به علت نداشتن سازمان و آگاهی قدرت را تصرف نکردیم.

لنین مسأله را از حوزه ی عینی گرانی‌های قلابی ای که تسلیم شدگان در پشتش سنگر گرفته بودند، به قلمرو ذهنیات کشاند. طبقه ی کارگر به این دلیل قدرت را در ماه فوریه تصرف نکرد که حزب بلشویک تالی و طیفه ی عینی خود نبود، و نتوانست مانع از آن شود که سازشکاران توده‌های خلق را از لحاظ سیاسی به نفع بورژوازی خلع ید کنند.

یک روز پیش از آن، کراسیکوف، وکیل دادگستری، معترضانانه گفته بود: "اگر ما فکر می‌کنیم که اینک وقت آن رسیده است که به دیکتاتوری طبقه ی کارگر تحقق ببخشیم، پس باید مسأله را به آن شکل مطرح کنیم. شکی نیست که ما نیروی مادی

لازم را برای تصرف قدرت در اختیار داریم." رئیس جلسه به این بهانه که مسائل عملی مورد بحث بودند و مسأله ی دیکتاتوری طبقه ی کارگر اصولاً مطرح نبود، کراسیکوف را از سخنرانی بازداشت. اما لنین عقیده داشت که مسأله ی فراهم آوردن مقدمات دیکتاتوری طبقه کارگر، به عنوان تنها مسأله ی عملی، دقیقاً مطرح است. او در تزه‌های آوریل نوشت: "ویژگی لحظات حاضر در روسیه عبارت است از انتقال از مرحله ی اول انقلاب، که به دلیل ناآگاهی و بی‌سازمانی طبقه ی کارگر، قدرت را در کف بورژوازی گذاشت، به مرحله ی دوم انقلاب که باید طبقه کارگر و قشرهای فقیر دهقانان را به قدرت برساند." کنفرانس به تبعیت از سیاست *پراودا*، وظیفه ی انقلاب را محدود کرده بود به دگرگونی دموکراتیکی که می‌باید از طریق مجلس مؤسسان تحقق پذیرد. لنین برعکس فریاد برداشت که: "زندگی و انقلاب مجلس مؤسسان را به حاشیه خواهد راند. دیکتاتوری طبقه ی کارگر از هم اکنون وجود دارد، منتها کسی نمی‌داند با آن چه کند."

نمایندگان به یکدیگر نگاه‌های پرسنده انداختند. آن‌ها زیر گوش هم زمزمه می‌کردند که ایلچ مدتی دراز در خارج زیسته و مجال نیافته است تا با حقایق امور خود را آشنا کند. اما نطق استالین، پیرامون تقسیم "هوشمندانه ی" کار ما بین حکومت و شورا، به دست فراموشی ابدی سپرده شد. استالین خود خاموش بود. از این پس ناچار می‌شود مدتی مدید خاموش بماند. کامنف باید دست تنها وظیفه ی دفاع از آن مواضع را برعهده بگیرد.

لنین پیش‌تر در نامه هایش از ژنو اخطار کرده بود که آماده است تا با هر کس که پیرامون مسأله ی جنگ و وطن خیال‌سازش با بورژوازی را در سر داشته باشد، پیوند خود را بگسلد. اینک، که رو در روی هیئت‌های رهبری حزب قرار گرفته است، حمله ی همه جانبه ای را آغاز می‌کند. اما در ابتدا، هیچ بلشویکی را به نام ذکر نمی‌کند. هرگاه به الگوی زنده ای از دو پهلوگونی و دو دوزه ای بازی نیاز پیدا کند، انگشت خود را یا به سوی افراد غیرحزبی اشاره می‌رود و یا به سمت

استک洛夫 و چیدزه. روش لنین عادتاً چنین بود: پرهیز از چارمیخ کردن افراد به موضعی که گرفته اند، تا دوراندیش ها فرصت داشته باشند که به موقع از مخاصمه دست بکشند، و بدین شکل صفوف دشمنان آتی او تضعیف شود. کامنف و استالین می پنداشتند که سربازها و کارگران با شرکت در جنگ، پس از ماه فوریه، به دفاع از انقلاب سرگرمند. لنین معتقد است که اکنون نیز کمافی السابق، سرباز و کارگر در مقام بردگان به خدمت احضار شده ی سرمایه داری در جنگ شرکت می کنند. او عرصه را بر معارضان خود تنگ تر می کند و می گوید: "حتی بلشویک ها به حکومت اعتماد نشان می دهند. مگر آن که گرد و غبار انقلاب آنان را کور کرده باشد و گر نه چنین اعتمادی را توجیه نمی توان کرد. این اعتماد به معنای مرگ سوسیالیسم است... اگر موضع شما از این قرار باشد، راه های ما از یکدیگر جداست. من ترجیح می دهم که در اقلیت بمانم." تهدید لنین برای پرکردن عریضه نبود؛ او این راه روشن را با تفکر بسیار انتخاب کرده بود و انتهای آن را می دانست.

هر چند لنین نه از کامنف نام برد و نه از استالین، ناگزیر شد اسم روزنامه را ذکر کند: "پراودا/ از حکومت می خواهد که دست از سودای جهان خواری بردارد. چنین خواستی از حکومت سرمایه دارها داشتن، بی عقلی و مسخره بازی صرف است." در این جملات، خشم فرو خورده ی لنین عنان می گسلد. اما خطیب بلافاصله بر خود مسلط می شود: او نمی خواهد کمتر از آن چه ضروری است سخن بگوید، اما به بیشتر از ضروریات نیز راغب نیست. لنین ظاهراً به طور تصادفی و ضمنی قواعد بی نظیری برای سیاست انقلابی به دست می دهد: "هنگامی که توده ها می گویند که در پی جهان گشایی نیستند، من حرف آن ها را باور می کنم. وقتی گوچکوف و لووف ادعا می کنند که در پی جهان گشایی نیستند، آن ها دغل بازی و فریب پیشه کرده اند! وقتی کارگری می گوید که خواهان دفاع از کشور است، این غریزه ی یک فرد ستم کش است که در او به سخن درآمده است." این معیار، که واقعاً هم چیزی جز

یک معیار نیست، مثل خود زندگی ساده به نظر می رسد. اما مشکل این جاست که چگونه باید آن را به موقع و به درستی تشخیص دهیم.

پیرامون بیانیه ی شورا خطاب "به خلق های سراسر جهان" - که سبب شد تا روزنامه ی لیبرال رخ یک بار در یکی از مقالات خود بنویسد که مبحث صلح جوئی در میان ما تبدیل به نوعی جهان بینی شده است که خاص متفقین می باشد. لنین به نحوی بسیار روشن تر و مؤجزتر حرف خود را بیان کرد: "یکی از خصوصیات روسیه آن است که در این کشور تعدی وحشیانه قادر است با سرعتی برق آسا به ظریف ترین فریب ها تبدیل شود."

حال آن که استالین درباره ی اعلامیه ی شورا چنین نوشته بود: "چنان چه این بیانیه به گوش توده های میلیونی (غرب) برسد، بدون شک صدها و هزاران کارگر را به سوی شعار فراموش شده ی "کارگران همه ی کشورها متحد شوید!" فرا خواهد خواند."

لنین اعتراض می کند که: "در استمداد شورا حتی یک کلمه وجود ندارد که آمیخته به آگاهی طبقاتی باشد. در آن هیچ چیز نیست مگر یک مشت لفاظی." این سند، که مایه ی مباحثات زیمروالدیست های وطنی به شمار می رفت، در نظر لنین صرفاً حربه ای است برای "ظریف ترین فریب ها"

تا لحظه ی بازگشت لنین، *پراودا* از زیمروالدیست های چپ کمترین ذکری به میان نیاورده بود. *پراودا* هرگاه درباره ی بین الملل سخن می گفت، هرگز تصریح نمی کرد که کدام بین الملل. لنین این خط مشی را "کانوتسکی گرائی *پراودا*" می نامید. او در یکی از کنفرانس های حزب گفت: "در زیمروالد و کینتال، سانتریست ها بر دیگران تفوق داشتند... ما اعلام می کنیم که یک جناح چپ ساخته ایم و از سانتریست ها بریده ایم... گرایش زیمروالدیست های چپ در همه ی کشورهای جهان وجود دارد. توده ها باید بدانند که سوسیالیسم در سراسر جهان به دو شاخه تقسیم شده است...."

سه روز پیشتر، استالین در یکی از جلسات همان کنفرانس اعلام کرده بود که آماده است تا اختلافات موجود را با تزلزلی، براساس قطع نامه های زیروالد و کینتال- یعنی براساس کانونتسکی گرانی- تحمل کند. لنین می گفت: "این روزها می شنوم که در روسیه گرایش در جهت وحدت به وجود آمده است. وحدت با دفاع طلبان به معنای خیانت به سوسیالیسم است. من فکر می کنم که انسان بهتر است مانند لیب کنخت تنها بماند- یک تنه در برابر صدوده نفر." اتهام خیانت به انقلاب- هنوز بدون ذکر اشخاص معین- در این جا صرفاً به قصد شدت بخشیدن به کلام عنوان نشده است؛ بلکه بیانگر نظر لنین است درباره ی بلشویک هانی که دست به سوی دوستی با میهن پرست های سوسیالیست دراز کرده بودند. لنین در مخالفت با استالین، که اتحاد با منشویک ها را ممکن می پنداشت، معتقد بود که سهم شدن با منشویک ها در عنوان سوسیال دموکرات، دیگر برای بلشویک ها جایز نیست. او می گفت: "من شخصاً و فقط از جانب خودم پیشنهاد می کنم که اسم حزب را تغییر دهیم، و آن را حزب کمونیست بنامیم." شخصاً و فقط از جانب خودم"- این حرف بدان معناست که هیچ کس، حتی یک تن از اعضاء کنفرانس، با این اقدام، به نشانه ی جدائی نهانی از بین الملل دوم، موافق نبود.

سخنران به نمایندگان شرم زده و متحیر و نیمه خشمگین می گفت: "آیا از نفی خاطرات کهن خود واهمه دارید؟" اما اینک وقت آن است که: "جامه ی خویش را عوض کنیم؛ ما ناچاریم که پیراهن چرکمان را از تن در آوریم و پیراهن تمیزی بپوشیم." و باز اصرار می ورزد که: "به لفظ کهنه ای که تا مغزش گنبدیده است، نجسبید. اراده داشته باشید و حزب جدیدی بسازید... آن گاه خواهید دید که همه ی ستم کشان به شما رو خواهند کرد."

در برابر عظمت امری که هنوز آغاز نشده است، و آشفته فکری صفوف حزب، خطیب بزرگ چون به یاد وقت گران بهانی می افتد که ابلهانه بر سر جلسات و تهنیت ها و قطع نامه های تشریفاتی به هدر می رود، بی اختیار فریاد بر می آورد

که: "بس کنید این تهنیت ها و قطع نامه ها را! وقت آن است که به کار بپردازیم. باید هشیارانه سرگرم کارهای عملی شویم!"

یک ساعت بعد، لنین ناچار شد در جلسه ی مشترک بلشویک ها و منشویک ها، که قرارش قبلاً گذاشته شده بود، نطق خود را تکرار کند. آن نطق به گوش بیشتر شنوندگان چیزی ما بین سخره و هذیان رسید. آن ها که می خواستند به لنین ارفاق کرده باشند، شانه بالا انداختند و گفتند: بدیهی است که این مرد از کره ی ماه آمده است؛ پس از ده سال غیبت، هنوز از پله های ایستگاه فلاند پائین نیامده که شروع می کند به سخن گفتن از تصرف قدرت توسط طبقه ی کارگر. آن ها که در میان میهن پرست ها نهاد خبیث تری داشتند، به قطار "در بسته" اشاره کردند. استانکویچ شهادت می دهد که نطق لنین دشمنان او را بسیار خشنود کرد: "مردی که این طور احمقانه حرف بزند نمی تواند خطرناک باشد. چه خوب شد که او به روسیه برگشت. اینک همه می توانند او را به چشم خود ببینند... اکنون او خود بر خویشتن خط بطلان خواهد کشید."

اما نطق لنین- که از توازن همه جانبه ای برخوردار بود- با همه ی جسارت و جاذبه ی انقلابی اش، و با عزم راسخش به گسیختن از یاران و همزمان دیرین، در صورت ناتوانی آنان در همگام شدن با انقلاب، مالمال از واقع بینی ژرف و همبستگی خلل ناپذیر با توده ها بود. و دقیقاً به همین دلیل، به نظر دموکرات ها خیال پردازانه و سطحی می رسید.

بلشویک ها در شورا اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند، و لنین رویای تصرف قدرت را در سر می پروراند؛ آیا این ماجراجویی محض نیست؟ در تعبیر لنین از مسأله، اندک رگه ای از ماجراجویی وجود نداشت. او در برابر وجود احساسات "صدیق" دفاع طلبانه در میان توده ها، حتی یک لحظه چشم خود را فرو نبست. لنین نه قصد داشت خود را در میان توده ها گم کند و نه آن که می خواست به توده ها کلک بزند. او برای مقابله با اعتراض ها و تهمت های آتی، می گفت: "ما دغل باز و

کلاه بردار نیستیم، فعالیت های ما باید براساس آگاهی توده ها صورت بگیرند. حتی اگر لازم باشد در اقلیت بمانیم، در اقلیت خواهیم ماند. خالی از فایده نیست که چند صباحی از موضع رهبری کنار برویم؛ ما نباید از ماندن در اقلیت واهمه داشته باشیم." از ماندن در اقلیت نترسید- حتی اگر آن اقلیت عبارت از فقط یک تن باشد، مانند لیب کنخت که یک تنه در برابر صدوده تن ایستاد- چنین بود ترجیح بند نطق لنین.

"حکومت راستین همانا شورای نمایندگان کارگران است... در شورا، حزب ما در اقلیت است... چه باید کرد؟ آن چه از دست ما بر می آید آن است که با شکیبانی و پشت کار، خطای روش های آنان را مستمراً توضیح دهیم. مادام که در اقلیت قرار داریم، آن قدر به انتقاد ادامه خواهیم داد تا توده ها تا توده ها را از بند فریب کاران برهائیم. ما نمی خواهیم توده ها حرف ما را به اعتبار آن که حرف ماست باور کنند؛ ما شارلاتان نیستیم. ما می خواهیم که توده ها بر اثر تجربه از خطاهای خود برهند." از ماندن در اقلیت نترسید! نه تا ابد، بلکه تا چندی. نوبت بلشویسم نیز فرا خواهد رسید. "خط مشی ما برحق از آب در خواهد آمد... همه ی ستم کشان به ما رو خواهند کرد، زیرا جنگ آن ها را به سوی ما خواهد راند. آن ها هیچ چاره ی دیگری ندارند."

سوخانوف می نویسد: "در کنفرانس مشترک، لنین مظهر مجسم انشعاب بود... به یاد می آورم که بوگدانوف (منشویک برجسته) که در دو قدمی سخنران نشسته بود، به میان نطق لنین دوید و فریاد کشید: "او هذیان می گوید، این ها هذیان های یک دیوانه ی زنجیری است... آن گاه رو به حضار کرد و در حالی که چهره اش از فرط خشم و استهزاء مانند گچ سفید شده بود، هوار کشید: "خجالت نمی کشید برای این چرندیات کف می زنید؟! شما که آبروی خودتان را بر باد دادید، مارکسیست ها!"

گلدنبرگ، از اعضای پیشین کمیته ی مرکزی حزب بلشویک که در زمان کنفرانس در هیچ حزبی عضویت نداشت، تزه های لنین را با کلماتی خشک و نارسا چنین ارزیابی

کرد: "سال هاست که جای باکونین در انقلاب روسیه خالی مانده بود، اینک لنین اشغالش کرده است."

زنزینوف، از سوسیال رولوسیونرهای به نام، چنین می نویسد: "برنامه ی لنین بیشتر از آن که سبب خشم نمایندگان شود، مایه ی تفریح و خنده ی آنان شد. آن برنامه به نظر همه پوچ و موهوم می رسید."

عصر همان روز در *دلان های* "کمسیون تماس"، دو تن از سوسیالیست ها سرگرم صحبت با میلی یوکوف بودند، و ضمن گفت گویشان نام لنین به میان آمد. اسکولف معتقد بود که لنین "مردی است که در بازی سوخته، و از نهضت انقلابی جدا افتاده است." سوخانوف نیز بر همین عقیده بود، و اضافه کرد که: "لنین به قدری در نظر همگان نامقبول است که دیگر خطری از جانب او حتی متوجه این مونس من آقای میلی یوکوف هم نیست."

اما در این گفت گو، نقش ها درست به همان شکلی تقسیم شده بودند که لنین توصیف کرده بود: سوسیالیست ها می کوشیدند تا آرامش خاطر آن مرد لیبرال را از دغدغه ای حفظ کنند که ممکن بود بلشویسم بر او تحمیل سازد.

حتا به گوش بوکانن، سفیر بریتانیا، نیز شایعاتی رسید دائر بر این که لنین به یک مارکسیست بد شهرت یافته است. بوکانان می نویسد: "در میان آنارشیست هائی که به تازگی از راه رسیده بودند، یکی هم لنین بود که در یک قطار دربسته از راه آلمان به روسیه آمد. او نخستین بار در جلسه ی حزب سوسیال دموکرات ظاهر شد، و استقبال بدی هم از او به عمل آمد."

نظر کرنسکی نسبت به لنین از همه ارفاق آمیزتر بود. نابوکوف گواهی می دهد که کرنسکی در محفل اعضای حکومت موقت ابتدا به ساکن اظهار داشت که باید به دیدن لنین برود، و در پاسخ به پرسش های حیرت بار حضار توضیح داد که: "عرض کنم که لنین در یک فضای کاملاً منزوی به سر می برد، او هیچ چیز نمی داند، و همه چیز را از پشت عینک تعصبات خود می ببند. هیچ کس در کنار او نیست که بتواند ذهن او

را درباره ی اتفاقات جاری روشن کند. "اما کرنسکی هرگز مجال نیافت که ذهن لنین را درباره ی اتفاقات جاری روشن سازد.

تزه‌های آوریل لنین فقط خشم آمیخته به حیرت مخالفان و دشمنان او را برنینگخت. این تزه‌ها تنی چند از بلشویک های قدیمی را نیز به درون ارودی منشویک ها راند. یا به درون آن گروه بینابینی که زیر روزنامه ی ماکسیم گورکی پناه گرفته بودند. این کاستی هیچ گونه اهمیت سیاسی درخوری دربر نداشت. صدها بار مهم تر از آن، تأثیری بود که موضع لنین بر تمامی گروه رهبری کننده ی حزب به جا نهاد. سوخانوف می نویسد: "تردید نمی توان کرد که لنین در نخستین روزهای بازگشتش، در میان همه ی یاران آگاه حزبی خود، کاملاً تنها مانده بود." زرنینوف گفته ی سوخانوف را چنین تأیید می کند: "حتا رفقای حزبی اش، یعنی بلشویک ها، در آن روزها خجلت زده به او پشت کردند." مؤلفان این دو نقل قول هر روز سران بلشویک را در کمیته ی اجرایی می دیدند، و برای گفته های خود شواهد دست اولی در اختیار داشتند.

اما شواهد مشابه در میان صفوف بلشویک ها نیز کم نیست. تسبخون، در حالی که کوشیده است رنگ ملایم تری به قضایا بدهد (همان طور که بیشتر بلشویک های قدیمی وقتی به انقلاب فوریه می رسند چنین می کنند)، می نویسد: "پس از مطرح شدن تزه‌های لنین، در حزب ما نوعی دودلی و دو دستگی پدید آمد. بسیاری از رفقا دلیل می آوردند که لنین نوعی انحراف سندیالیستی از خود نشان داده است، با اوضاع روسیه آشنا نیست، شرایط زمان حاضر را در نظر نمی گیرد، "و غیره و غیره. لبدف، از رهبران برجسته ی بلشویک در ایالات، می نویسد: "پس از بازگشت لنین به روسیه، تهییج گری های او که در ابتدا برای ما بلشویک ها نامفهوم بود و خیال پرستانه تلقی اش می کردیم و آن را ناشی از دورافتادگی طولانی لنین از حیات واقعی روسیه می پنداشتیم، آن تهییج گری ها را به تدریج جذب کردیم و رفته رفته آن را جزئی از گوشت و خون خود ساختیم."

زالژسکی، عضو کمیته ی پتروگراد و از برگزارکنندگان مراسم استقبال از لنین، مطلب را صریح تر بیان می کند: "تزه‌های لنین مثل بمب در کنفرانس ترکید." زالژسکی تنهائی مطلق لنین را پس از آن پیشواز گرم و پرشکوه، صراحتاً تأیید می کند. "در آن روز (چهارم آوریل)، رفیق لنین حتی از میان صفوف خودمان نمی توانست کسی را بیابد که آشکارا با او همدلی کند."

اما از این هم مهم تر، گواهی روزنامه *پراودا* است. روز هشتم آوریل، پس از انتشار تزه‌های آوریل- هنگامی که زمان کافی برای ارائه ی توضیحات و رسیدن به تفاهم سپری شده بود- هیئت تحریریه ی *پراودا* نوشت: "در خصوص طرح کلی رفیق لنین باید بگوئیم که این طرح به نظر ما غیرقابل قبول به نظر می رسد زیرا طرح لنین از این قرض شروع می کند که انقلاب بورژوا- دموکراتیک خاتمه یافته است، و می پندارد که این انقلاب بلافاصله به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل خواهد شد." ارگان مرکزی حزب بدین شکل علناً در برابر طبقه ی کارگر و دشمنانش اعلام کرد که بر سر مسأله ی اصلی انقلابی که بلشویک ها از دیرباز انتظارش را می کشیدند، راه خود را از راه رهبر پلامنازع حزب جدا کرده است. برای نشان دادن عمق بحران حزب در ماه آوریل، که بر اثر برخورد دو نوع آشتی ناپذیر از اندیشه و عمل پدید آمده بود، همین نکته ی فوق به تنهائی کافی است. انقلاب فقط هنگامی توانست به پیش رود که بر این بحران چیره شد.

بازنویس: یاشار آذری